زبان مردمی؛ زبان نویسنده

شبیری، نجمه

گفتگو با عبد الرحمان‏ مسؤول جامعهء اسلامی‏ مجارستان‏ ما افتخار می‏کنیم‏ مسلمانیم

کیهان فرهنگی:برای ما دربارهء تاریخ اسلام در مجارستان بگویید.

عبد الرحمان:تاریخ جامعهء اسلامی مجارستان به‏ دو بخش تقسیم‏پذیر است:یکی هزار ساله و دیگری‏ چندساله.دربارهء تاریخ‏ هزار ساله،باید بگویم‏ وقتی که ملت مجار برای‏ اشغال این سرزمین‏ وارد منطقه شدند، قبایلی دیگر-در همین‏ روند-به قبایل مجار پیوستند.از جمله: شیرازیها از خوارزم و قبایل اسماعیلی که‏ از یزد آمده بودند. نمی‏توانم بگویم مجاریهایی که وارد میهن کنونی‏ شدند مسلمان بودند،اما دست‏کم چهار درصد از آنها چنین دینی داشتند.زیرا در کنار مسلمانان‏ کسانی بودند که مذهب زردشتی داشتند و این نشان‏ می‏دهد که آنان از کجا آمده بودند.اقوام مجار درسال 895 م وارد منطقه شدند.پس از آن(در سال‏ 1000 م.)مسیحیت آمد.اگر این فرضیه درست باشد که اسلام با مجاریها آمده،پس اسلام زودتر از مسیحیت‏ به این منطقه آمده است.در قرن 12 و 13 میلادی،با در یک هجرت اسلامی موجی از مهاجرین اسلامی‏ آمدند که پناهندگانی رسته از غرب بودند و بین آنها تجارت و بازرگانی رواج داشت.اینها هم یک موج‏ اسلامی دیگر بودند.در آن موقع در جامعهء مجارستان با شیعه و سنی یک اسم می‏دادند که ایرانی الاصل است و از کلمهء فارسی«بسرمان»[مسلمان‏]گرفته شده و مجاریها چون نمی‏توانستند آن را تلفظ کنند می‏گفتند «بسرمین»که به معنی مسلمان است و الان هم به‏ کار می‏رود.در نخستین سلسلهء مجار،یعنی سلسله‏ «اربت»که مؤسس دولت مجار بوده،مأمورین مالیاتی و کسانی که سکه می‏زدند نیز مسلمان بودند.حتی‏ در اولین قانون اساسی که ما به آن«قانون طلایی» می‏گوییم و اولین قانون اساسی مسلمین نیز می‏باشد، حق و حقوق مسلمین در نظر گرفته شده است.

می‏خواهم بگویم که اسلام حتی پیش از ترکان‏ در جامعهء مجار حاضر بوده است.بسیاری بر ما خرده‏ می‏گیرند که فعالیتتان در اینجا،هیچ پایه و اساسی‏ ندارد.شما تاریخچه‏ای ندارید و کشورتان‏ جدید التأسیس است.در پاسخ می‏گوییم که شما اشتباه می‏کنید.ما پیش از همه در اینجا حضور داشته‏ایم.در سال 1686 که با سختگیری کامل‏ ترکان را از اینجا بیرون می‏ریزند،آنان هر چه را که‏ مربوط به اسلام می‏شد از مجارستان بیرون بردند.

بعدها،در اوایل قرن بیستم،وضعیت سیاسی عوض‏خوان بنت،نویسندهء اسپانیایی در پنجم ژانویه در اثر سرطان ریه‏ دیده از جهان فروبست.بدین بهانه با معرفی وی سیری در آثار و سبک‏ نویسندگی او خواهیم کرد.

خوان بنت،داستان‏نویس،مقاله‏ نویس و درام نویس اسپانیایی در هفدهم اکتبر 1927 میلادی در مادرید،چشم به جهان گشود.پس از اتمام دوران دبیرستان،در سال 1954 دانشگاه مهندسی را به پایان رساند.اما به موازات کار در رشتهء تحصیلی‏ خویش،کار نویسندگی را نیز ادامه داد. نخستین اثر ادبی وی،کتاب داستانی‏ به نام«هیچ وقت به هیچ چیز نخواهی‏ رسید»بود که در سال 1961 به چاپ‏ رسید.البته می‏گویند علت تأخیر در چاپ کتاب،یافتن بنگاهی‏ انتشاراتی برای چاپ اثرش بوده، هر چند خود او می‏گفت:«اگر به نظر می‏آید که همه چیز در نوشته‏های من‏ اندازه‏گیری شده است،به این دلیل‏ است که من آن را بارها می‏نویسم،یک‏ بار کل متن را می‏نویسم،سپس آن را تصحیح می‏کنم،دیگر بار آن‏ را ویرایش می‏کنم و سپس به چاپخانه‏ می‏سپارم.هر کتاب را برای صحیح‏ بودن،باید تا دست کم پنج سال پس از نوشتن،بارها خواند و تصحیح کرد.این‏ کار موجب اعطای کمال به یک اثر می‏گردد.و از همه مهمتر باید از حافظه‏ای قوی برخوردار بود».

در تمام آثار بنت کششی بزرگ بین‏ تصورات و سبک موجود است.در وی‏هدف انتقادی-اجتماعی گامی به‏ سوی خلق اثری خاص،اثری خالص‏ و ادبی برمی‏دارد؛به گونه‏ای که نثری‏ مسجع و وسیع،با سایه‏های ادبی و روانکاوانه پدید می‏آورد.در آثار بنت‏ دسیسه‏ها در امواج حل می‏شوند و همه چیز دست به دست هم می‏دهد تا ارزشهای استتیک کلمات حفظ شوند. وی یکی از مهمترین و پرنفوذترین‏ نویسندگان پس از جنگ داخلی‏ اسپانیاست.پس از انتشار کتاب«به‏ رخیون بازخواهی گشت»در سال‏ 1967،اسم او به دنیای ادب جهانی‏ راه یافت.در حقیقت این کتاب شاهکار ادبی وی به شمار می‏رود که برای چاپ‏ آن با مشکلات بسیاری مواجه شد.

او پس از این کتاب،آثار بسیاری در زمینهء تئاتر،مقاله و رمان از خود به جا گذاشت.یکی دیگر از آثار برجسته وی‏ «یک تعمق»بود که جایزهء ادبی‏ «بیبلیوتکابریو»(1)را در سال 1967 به‏ خود اختصاص داد.

آثار نویسنده:

«هرگز به هیچ چیز نخواهی رسید»1961

«به رخیون بازخواهی گشت»1967

«دو روز سپتامبر»1968

«یک تعمق»1969

«در زمین»1970

«یک قبر»1971

«یک سفر زمستانی»1972

«پنج حکایت و دو انسان»1972

«سوب-روسا»1973

«خانهء دیگر مازون»1973

زبان مردمی؛زبان نویسنده

«فرشته خداوند تابیوس را ترک می‏کند»1976

«از پوزوازنوما»1978

«سائول مقابل ساموئل»1980

«سه تا و نصفی افسانه»1981

«داستانهای کامل»1981

«هوای یک جنایت»1983

«نیزه‏های زنگ‏زده»در سه جلد 1983

«در تاریکی»1989

«شوالیه»1991

تئاتر:

«ماکس»1954

«تئاتر»1978

مقالات:

«الهام و سبک»1966

«راجع به عدم اطمینان»1982

«مقالات»1983

«ساخت برج بابل»1990

«لندن پیروز»1990

جوایز:

وی با تألیف کتاب«هوای جنایت» جایزهء«پلانتا»(2)را به خود اختصاص داد و نیز با انتشار نخستین جلد کتاب‏«نیزه‏های زنگ‏زده»-که در آن به‏ تفحص در جنگ داخلی پرداخته است- جایزهء«کریتیکا»(3)را در سال 1984 از آن خود کرد.

همچنین کتاب داستانی«دو روز سپتامبر»وی برندهء جایزهء«سیس ای‏ بارال»(4)شد.به عنوان یک‏ مقاله‏نویس،کتابهای«الهام و سبک»و «راجع به عدم اطمینان»که در آنها مفاهیم زیبایی شناختی نگارشی‏ ادبیات یا افکار فلسفی او مشهود است، برای او افتخار آفرینند.بنت نقش‏آفرین‏ یکی از رادیکال‏ترین جریانهای ادبی‏ اسپانیای معاصر به شمار می‏رود،که با فرهنگی وسیع و نوآوریهایی در مفاهیم‏ ادبی،آثاری خلق کرد که از مرزهای‏ ادبی گذشت. آثار او تفحصی در تمام موضوعات است، یادها،خاطره‏ها،انعکاسها و توضیحات‏ موشکافانه و دقیق.صاحبنظران ادبی‏ اسپانیا او را نقطهء پرتاب داستانسرایی‏ اسپانیولی می‏دانند.رافائل کنت،یکی‏ از نویسندگان معاصر می‏گوید:«از لحاظ سن و سال و طول زندگی،او یکی‏ از فرزندان جنگ بود،یکی از نقش‏آفرینان کتاب«فرزندان جنگ» خودش؛اما به واسطهء نوع تربیت،سبک می‏شود.در اولین دههء قرن بیستم(سالهای 1900 پیش‏ از جنگ اول جهانی)فرانس ژوزف،پادشاه اتریش و مجار که هم شاه مجار بوده و هم قیصر اتریش،بوسنی‏ هرزگوین را ضمیمهء حکومت پادشاهی خویش می‏کند. وقتی که بوسنی هرزگوین ضمیمه می‏شود،وضعیتی‏ سیاسی در قاره اروپا به وجود می‏آید که فرانسه و همهء آن کشورهایی که به نام قدرتهای«آنته آنت» می‏شناسیم،علیه کشور اتریش و مجارستان بسیج‏ می‏شوند و در مقابل پادشاهی اتریش،ترکیه به عنوان دوستی و جانبداری از پادشاهی وارد کار می‏شود و در نتیجه، قیصر اتریش،فرانس ژوزف،در مجلس مجار می‏گوید که اسلام در حکومت پادشاهی اتریش و مجارستان‏ به عنوان دین رسمی و دولتی شناخته می‏شود.این‏ قانون با شمارهء هفده در سال 1916 به تصویب می‏رسد. و اولین انجمن اسلامی در سال 1932 به نام«گل بابا» -که انجمن مستقل اسلامی بوده است-رسما تأسیس‏ می‏شود.

نخستین مفتی این انجمن دوریچ(درویش) حسین بوده.در این دوره،در مناطق مجاری بجز بوسنی هرزگوین دویست تا سیصد هزار مسلمان‏ زندگی می‏کرده‏اند.

بوسنیایی‏ها،ترکیه‏ای‏ها و مجارها در مجموع‏ سی و سه جامعه داشتند.پس از جنگ اول‏ جهانی که در نتیجهء معاهدهء«تیریانون»، بوسنی هرزگوین را از دست دادیم،آرام آرام‏ مسلمانان به سوی منطقه بوسنی هرزگوین برگشتند. پس از جنگ دوم جهانی نیز وضعیتی پیش آمد که نه‏فقط اسلام،بلکه همهء ادیان را در فشار قرار دادند و متأسفانه آن پنج،شش هزار نفری که تا زمان جنگ دوم‏ جهانی به عنوان مسلمان در مجار باقی مانده بودند،در حالی که دیگر هیچ کس از آنها حمایت نمی‏کرد، به گونه‏ای غمناک دو خانهء سالمندان(در سالهای بین‏ شصت و هفتاد)درگذشتند.برای اثبات این مسأله‏ بروید گورستان منطقهء 124 را که آرامگاه مسلمانان‏ است ببینید.اکنون،زمان گذشته است.در سال‏ 1984 که هنوز جامعهء اسلامی مجار ثبت نشده بود من قرآن را ترجمه کرده بودم،و پیشتر از آن‏ «نهج البلاغه»را.می‏خواستیم باور مذهبی را در این‏ منطقه زنده کنیم.پس از درگیریهایی که چهار سال به‏ درازا کشید(و با دستاویز قرار دادن قانون 1916 که‏ یادشان رفته بود آن را منسوخ کنند)در سال 1988 توانستیم جامعهء اسلامی مجار را ثبت کنیم.در آغاز سه‏ نفر بودیم اما کم کم بیست نفر شدیم و الآن-در این‏ مدت کوتاه-کسانی که نامشان ثبت شده و کارت‏ دارند 1100 نفر هستند ولی بخشی از اینها به کشورهای دیگر سفر کردند که کلا 600 نفر در مجارستان عضو جامعهء مسلمانان هستند.

کیهان فرهنگی:تعداد مسلمانان،در اینجا چند نفر است؟

عبد الرحمان:می‏گویند تنها مسلمانان مجاری‏ (مسلمانان غیر مجاری هم هستند اما اقامتشان‏ همیشگی نیست)سیزده هزار نفرند.

بسیاری از ما می‏پرسند که شما شیعه هستید یا سنی؟ ما می‏گوییم که حضرت محمد(ص)هم چنین تفاوتی‏قائل نبود،ما هم اهل تشیع و هم اهل تسنن را برادران‏ خود می‏دانیم و آنها را دوست داریم،آن گونه که‏ حضرت محمد(ص)نیز شیعه و یا سنی نبوده و حضرت‏ مسیح(ع)نیز نه کاتولیک بوده نه پروتستان.ما باید ابتدا اسلام را پایه‏گذاری کنیم،این پرسش در نسل‏ بعد می‏تواند مطرح بشود که تسنن یا تشیع؟از پایه‏های احکام یکی پایه مکتبی است.قرآن ترجمه‏ شده،نهج البلاغهء ترجمه شده،حدیث هست و الآن‏ یک مقدار آثار دیگر هم باید ترجمه بشود،سپس‏ پژوهشهای فرهنگی شود دربارهء اینکه ما از کجا آمده‏ایم؟یعنی همان مسأله‏ای که در آغاز گفتگو مطرح‏ شد.پژوهشهای دقیق‏تر،پایهء فرهنگی با جنبه‏های‏ ملی و فرهنگی و عامل اقتصادی لازم است،که‏ مسلمانان به اصطلاح،از این نظر مستقل شوند.در آغاز-هنگامی که این مسأله مطرح شد-دوست‏ داشتیم که یک سازمان مشخص اسلامی از ما حمایت‏ کند.اما این نگرانی را هم داشتیم که پس از آن،باید چیزی را گفت که آنها به ما دیکته می‏کنند.ما دوست‏ داشتیم مستقل باشیم.هنگامی که ما درخواست‏ حمایت از سازمانهای برادر در کشورهای دیگر می‏کنیم،از آنها کمک پولی نمی‏خواهیم.تقاضای ما، داشتن روابطی است مانند روابطی که مسلمانها در مدینه با یکدیگر داشتند.داشتن روابطی برای همکاری‏ و فعالیت متقابل.

کیهان فرهنگی:هزینه‏های جامعه‏ای‏ که نام بردید از کجا تأمین می‏شود؟

عبد الرحمان:دولت مجار به عنوان حمایت،سالانه‏ و ذوق نویسندگی،شاید یکی از سرکش‏ترین،و زیرک‏ترین نویسندگان‏ محسوب می‏شد که به عنوان مرجعی‏ برای نسل جدید به شمار می‏رفت».

همچنین لوئیس گویته سولو(5) دربارهء وی می‏گوید:«بدون شک او یکی‏ از سه تن رمان‏نویس مهم معاصر پس از جنگ محسوب می‏شد که فقدانش در ادبیات جبران‏ناپذیر است».

خوان بنت در آگوست سال گذشته، پیش از اطلاع از بیماری‏اش در گفتگویی با گزارشگر روزنامهء «ال پائیس»شرکت کرد که در پی،متن‏ گفتگو از نظرتان می‏گذرد.

باید توضیح داد که تا پنج روز پیش از مرگش خانوادهء وی موضوع بیماری‏ جانکاهش را از وی مخفی نگاه داشته‏ بودند تا اینکه سرانجام در سحرگاه‏ پنجم ژانویه،سرطان ریه وی را از پای‏ درآورد و در حقیقت جامعهء ادبی اسپانیابه سوگ پیشقراولی در سبک نو داستان‏نویسی نشست.در روزنامه‏ها نیز مقالات متعددی درباره‏اش به چاپ‏ رسید.

\*\*\*

با رسیدن به پایان قرن،آیا می‏توانید موقعیت اسپانیا را در این‏ دوره توضیح دهید؟

آنچه در این چهارمین نیمهء قرن،فکر اسپانیاییها را به خود معطوف داشته، تلاش برای یافتن جای مناسبی در اروپا می‏باشد.طرحی که به هر دلیل از مدتها پیش نیمه کاره رها شده بود و اگر دولت سوارث پس از فرانکو سعی‏ کرد تا راهی به سوی اروپا بگشاید، دولت سوسیالیست مجبور است و مجبور شد تا این تعادل بین اسپانیا و اروپا را برقرار سازد.بدون شک برای‏ رسیدن به این هدف به تلاش و قدرت‏ بسیاری نیاز است و من معتقدم در سال‏ 2000 ما به جایی خواهیم رسید که‏ «سوسیالیستها»در سال 1982 آن را به ما قول دادند،و اسپانیا متحول‏ خواهد شد.

این تعویض،در حقیقت صورت‏ پذیرفته است و میراث این تبعیض، حفظ سرعتی است که به این چرخ داده‏می‏شود.مدتی یکسان برای رسیدن به‏ اروپای متحد،و ممکن است که هر لحظه مشکل کوچکی به وجود آید. امکان اینکه این تلاش،خستگی برانگیز باشد نیز وجود دارد.شاید در پی، شکستی داشته باشد و یا گامی به‏ عقب.اما به هر صورت،این پرمعناترین‏ کاری است که اسپانیا در این نیمهء چهارم پایان قرن به آن دست خواهد یافت.

مسألهء ایجاد محدوده‏های جدید بر مبنای الگوهای معین که می‏تواند مرزهای معین ملل را بسازد به نظر من‏ نیز عاقلانه است.کلمهء«ناسیونالیسم» در بدو امر نمی‏تواند با مفهوم مدارک‏ کوچک فرهنگی،هم معنا باشد. «ملی‏گرایی»شکلی منافقانه است برای‏ دفاع از آن چیزهایی که موجود نیستند. در این باره نمی‏خواهم خود را وابسته یا رویاروی هیچ نوع خط و حزب خاص‏ نشان دهم،اما گمان می‏کنم پایهء تمام‏ ملی‏گراییها تفاوت بین شرایط اقتصادی‏ جامعه است که می‏اندیشد به تنهایی‏ می‏تواند غنی‏تر باشد،یا می‏خواهد عذر همسایهء خود را بخواهد،که برای توسعه‏ و رشد وی مصر به نظر می‏رسد. اما گمان می‏کنم که اگر یک اتفاق و معنا در بین جامعهء«اقتصادی- صنعتی»موجود بود،این مشکلات‏ مرتفع می‏شد.

آیا راه حلی برای وضعیت موجود این خیابان بن‏بست وجود دارد؟

من معتقدم که مسائل باید کم کم‏ حل شوند.در وهلهء نخست،گمان‏ می‏کنم مرحلهء تخریب جمهوریهای‏کوچک قدیمی برای رسیدن به مرحلهء ساختن ایالات بزرگتر و عمومی است.و شاید ایجاد چیزی شبیه به امپراتوریهای‏ قدیم که بدون شک بایستی تاکنون از بین می‏رفتند،زیرا محکوم به فنا بودند. اما این امپراتوری جدید می‏تواند عملکرد سیاسی مدرن‏تر و انعطاف‏پذیرتر داشته باشد.

از کجا معلوم که اتحادیه‏های جدید نتوانند امپراتوریهای بزرگ را دوباره بنا کنند؟امپراتوریهای قدیم در وهلهء اول‏ ترس از فروپاشی داشته،و در وهلهء دوم‏ خود را ساختهایی غول‏آسا تصور می‏کردند که غیر از سلطنت کار دیگری‏ نباید داشته باشند.اما هرگز این گونه‏ نبود،و آنها می‏توانستند عملکردهای‏ اجتماعی-مذهبی داشته باشند،که‏ این رفتار بیشتر رضایت اکثریت مردم‏ را جلب می‏کرد،تا اقلیت جمهوریخواه‏ را،و این امپراتوریها با ایجاد فرمولی‏ سیاسی،مطابق با مبانی شهروندان‏ قرن بیستم یا بیست و یکم می‏توانند راه حلی مناسب برای همزیستی ارائه‏ دهند.حکومت مردم بر مردم به مفهوم‏ رمی،سلطنت بر مبنای امکانات‏ فرهنگی،اقتصادی،اجتماعی،خود چیزی است که جمهوری کوچک قادر به اعطای آن نیست.

در این چارچوب جدید، «دموکراسی»چه معنایی می‏گیرد و مشکلاتش در این لحظه کدام است؟

نباید این همه دربارهء«دموکراسی»و روشهای«دموکراتیک»صحبت کرد. گفتن«دموکراسی»مثل این است که‏ بگوییم تقوا چه کسی بودن مهم 200 هزار فورنت به ما می‏دهد(بر طبق قانون حمایت‏ از اقلیتهای مذهبی)امسال،از دولت 500 هزار فورنت‏ جداگانه گرفتیم.بعضیها هم(بین‏ 100 تا 200 دلار)شخصا از ما حمایت می‏کنند.در واقع مخارج ماهانهء جامعهء اسلامی در مجارستان- بدون اینکه حتی مرکزی هم داشته باشیم-همراه با مخارج پست 300 هزار فورنت است که ما به تفاوت آن‏ را شرکتی وابسته به جامعهء اسلامی تقبل می‏کند.

کیهان فرهنگی:آیا از مسلمانان دیگر نقاط منطقه،مانند چکسلواکی و لهستان و رومانی و...آگاهی دارید؟

عبد الرحمان:مسلمانان در چکسلواکی هم هستند، اما خیلی کمتر از مجارستان.آنها هم یکی دو سال‏ پیش سازمانی تأسیس کردند.فقط این را می‏دانم که‏ حکام امارات،بودجهء تأسیس یک مرکز اسلامی را تقبل‏ کرده‏اند.

کیهان فرهنگی:دربارهء لهستان‏ چطور؟

عبد الرحمان:لهستان بحث جدایی دارد.چون‏ اسلام در آن‏جا با تاتارها وارد شد.گروههای تاتار حمله‏ کردند به جایی که لنینگراد امروزی است و به شهری‏ در شرق لهستان،و در آن‏جا ساکن شدند.امروز تقریبا سه هزار مسلمان تاتار الاصل در آن‏جا ساکنند.کسانی‏ هم هستند که بعدها اسلام را پذیرفتند.این دسته اکنون‏ در ورشو هستند ولی ما با آنها رابطه‏ای نداریم.در رومانی هم دو ملیت وجود دارد که مسلمان‏ هستند،در منطقهء«کنشتانزا»در کنار دریا،تاتارهاهستند و ترکیه‏ای‏ها که حدود 60 هزار نفر می‏شوند.از آن‏جا که تاتارها در اقلیت هستند،دولت بازیهای ناروا و زشتی را با اقلیتهای مذهبی در آن منطقه انجام می‏دهد. در بلغارستان،فقط دربارهء ترکیه‏ای‏ها می‏توانم بگویم،چون‏ مسلمانهای آن جا فقط ترکها هستند،از آن رو که ترکها مدت زیادی-حدود 400 سال-در آن جا اقامت‏ داشتند،زبان بلغاری هم دارای کلمات ترکی است و علاقهء آنها به ترکیه بیشتر است.در یوگسلاوی هم این‏ دیدگاه وجود دارد که بوسنیایی‏ها در واقع ملیتی هستند که از در هم آمیختگی صربها و ترکیه‏ای‏ها به وجود آمده‏اند. این ملت و این جامعهء اسلامی در بین اروپا،آداب و رسومشان کاملا مشخص و متمایز از دیگران است.

ملت مسلمانی که از اهمیت زیادی در«کوزوو» برخوردار است آلبانیایی‏ها هستند.اکنون اسلام در اروپا زندگی دوباره‏ای را-با توجه به پیشینه و گذشته‏اش در آن‏جا-آغاز می‏کند،ولی سیاستمداران‏ می‏خواهند این زندگی دوباره را تحت تأثیر سیاست‏ قرار دهند.

کیهان فرهنگی:ممکن است دربارهء کوزوو و آلبانی بیشتر توضیح بدهید؟

عبد الرحمان:در مجلس مجار نماینده‏ای داریم به‏ نام دیوژف موژ.آقای موژ در واقع اسناد تغییر و تحول‏ مجارستان را در سال 89-90 گرفت.یعنی همزمان با روند فروپاشی رژیم کمونیستی،آنها را می‏فرستاد به‏ آلبانی و در آن‏جا با افرادی آشنا شده بود که الان‏ نخست‏وزیر هستند و این آقای موژ بود که توانست‏ به نمونهء مجاری کمک کند تا در آلبانی هم تحولاتی‏ایجاد شود.اگر توجه کنید،قوانینی که در مجلس آلبانی‏ تصویب شده،همگی به الگوی مجاری است.یک مقدمه‏ از مسألهء«کوزوو»پرت شدیم ولی فکر می‏کنم با ارتباط داشته باشد.می‏گویند«کوزوو»در بین دو آتش‏ قرار گرفته:سیاست صرب،و همزمان با این وقایع‏ تحول در آلبانی که بر آن تأثیر می‏گذارد.

امروز در کنفرانس لندن هیچ راه حلی برای بحران‏ بوسنی-یا دست‏کم نوید آن-ارائه نشده و من از این‏ نگرانم که«کوزوو»نیز چنین شود و آن وقت وضعیت‏ واقعا فجیع خواهد شد.آن وقت مسأله فقط«کوزوو» نیست،آلبانی هم درگیر خواهد شد و خدا می‏داند که‏ چند کشور دیگر هم به این ماجرا کشیده شوند.در این‏ نیست،چگونه بودن اهمیت دارد! چیزی که ابزار«دموکراتیک»را آلوده‏ می‏کند.آیا حقیقتا دموکراسی در یک‏ سیستم حزبی وجود دارد؟آیا دموکراسی از مبانی اولیهء خویش به‏ محض رسیدن،به نرم‏های خلق شده‏ توسط دموکراتها بدل می‏شود؟آیا تمام این جوانب کار،در نهایت توسط صاحبان قدرت دستکاری نمی‏شود؟

البته تردیدی نیست که از سویی‏ چنین می‏شود،اما شاید اینها دستکاری‏ شده و یا کنترل و خرد شده‏اند،چون‏ دستگاه می‏تواند هر از چندی تجدید شود.به هر صورت برای شهروند،اسم‏ خاص مطرح است،و در درجهء دوم‏ شاید استفاده از این اسم در روند کارهایشان.منظور من از گفتن این‏ حرف این است که یکی از بزرگترین‏ سرگرمیهای«دموکراسی»روش‏ استارسیستم است که پایهء آن بر اساس‏ فریب و محکوم کردن جامعه است.

دموکراسی:استارسیستم(6) ایالات متحدهء آمریکا قدرتمندترین‏ کشور جهان درگیر موضوعات‏ کوچک«دموکراسی»و دولتمردانش...؟!

گمان می‏کنم همیشه این گونه بوده‏ است.تمام امپراتوریها،از امپراتوری‏ فارس،روم،اسپانیا،انگلیس و...دارای‏ این دو نقش و کارکرد می‏باشند:یک‏ قدرت وسیع نظامی و پوشالی(حکومت‏ آمریکا مجزا از این مسأله نیست.او نیز متکی بر پایهء نظامی و سلاح است، حتی اگر متعاقب آن یک طرح اخلاقی‏ داشته باشد)؛ایده‏ای از شهروند:دست کم در زمینه تبلیغاتی.(شهروند متکی به قوانین حکومتی شهروندی‏ آزادتر می‏بود؛آزادتر،ثروتمندتر و خیلی‏ مافوق بربرها.و این ایدهء آمریکایی‏ است).معنی این حرفها این است که‏ آمریکا می‏خواهد سیستم و راه زیستن‏ آمریکایی را به دیگران تحمیل کند.

آمریکای شاد،خانوادهء شاد.این‏ شعار زیستن آمریکایی چندان هم‏ بوی حقیقت نمی‏دهد و این طور هم‏ به نظر نمی‏رسد.

البته من گمان می‏کنم که در غیر از موارد فیلمهای آمریکایی این رؤیای‏ زندگی آمریکایی حقیقت داشته باشد. ایالات متحده دورانهای روشن پیشرفت‏ و همچنین دوران تشویش و ناامیدی‏ نیز داشته است.اما از ادبیات تا سینما یا هر پدیدهء دیگر،در اصل زندگی‏ آمریکایی سراب است.با تمام تراژیک‏ بودن طبیعی آن،مثل تمام جاهای‏ دیگر،شاید غم‏انگیزتر از بقیه هم باشد و شهروندش از تناقضات،قتلها،جرایم، جنگهای روانی و وحشیگریهای‏ بیشتری در رنج است-هر چند امکانات‏ شهری خوبی دارد و از سطح پایین‏ تعلیماتی به شیوهء کشورهای شاد نیز بهره‏مند است-.

به هر حال من معتقدم که آمریکا هنوز بخشی از هویت اصلی خویش را حفظ می‏کند.

بیایید موضوع صحبت را عوض‏کنیم!الگوهای فرهنگی موجود در کشورمان را چگونه ارزیابی‏ می‏کنید؟

چندان در جریان تازه‏های فرهنگی‏ نیستم،بدین منظور دربارهء«اکسپو»(7) حرفی نخواهم زد.این اختراعات و کنجکاویها به نظر من جالب توجه‏ نیستند.فرهنگ چیزی است مطیع، بسیار تجسمی،و بجز در مواردی اندک‏ که«تاریک گرایی»متداول است و احتیاج به ابراز بیشتر دارد،فرهنگ‏ طلب و خواستهء مردمی است.افزون بر این،زمانی که تولید فرهنگی می‏خواهد در حجم وسیع پیشرفت کند،این‏ جریان کتابی است که می‏خواهد به‏ دست تودهء مردم برسد.برای اینکه به‏ موفقیت و بازار خوبی دست یابد باید مردمی باشد.بجز این مورد و موارد خاصی که مورد توجه قشری خاص‏ است،فرهنگی که ملی نامیده می‏شود و توجه خارج را به خود معطوف می‏دارد و منتقدین را به اظهار نظر وا می‏دارد، فرهنگ مورد تشویق قرار گرفتهء خاص‏ آن کشور می‏باشد.ملت وزنه‏ای است‏ که میل و خواستهء فرهنگی را عنوان‏ می‏دارد؛هر چه این توده عظیمتر شود، سلیقه اجبارا میانه‏روتر و متوسط است. این تصور خطاست که کشوری چهل‏ میلیونی را،کشور چهل میلیون‏ روشنفکر قلمداد کرد.

اما این فرهنگ متکی به سلیقهء مردم،بسیار با فرهنگ نسل شما متفاوت است،این طور نیست؟

برای ما مهمترین مسأله،انتشار یک کتاب بود.هرگز به چاپ دوم آن‏فکر نمی‏کردیم؛تا اینکه دیوانه‏ای دست‏ به چاپ مجدد آن بزند.در یک روزنامه‏ محلی مطلبی چاپ می‏شود،چهار دوست برایت نظریه‏پراکنی می‏کنند این کل کار بود.از این رو بین اینکه‏ کتابی به ارزشی ملی بدل شود وضعیت فعلی،تفاوتی آشکار وجود داشت.البته من شکایتی ندارم‏ آن را ضد ارزش نیز نمی‏پندارم.

همانند امروز نبود که جوانی کتابی‏ منتشر کند و موفقیتی به دست آورد و از آن راه بتواند زندگی کند.این یکی از مختصات مهم عصر ماست.پیشتر از این،نویسندگان دسته‏ای عالی‏ جناب بودند،عالی جنابانی متحول

به هر حال آیا نویسنده بهایی‏ دارد که باید پرداخت شود؟

البته که دارد.از نظر من بالاترین‏ بها را،و آن تسلیم عقاید مردمی بودن‏ است.در اصل،این خواننده است که‏ کار وی را محک می‏زند و ارزش‏ می‏گذارد.نویسنده می‏تواند برخی از مسائل و چیزها را انتخاب کند؛برای‏ نمونه این هفته دربارهء این موضوع حرف‏ خواهد زد،هفتهء دیگر دربارهء فلان‏ مسالهء دیگر،اما باید بداند که به هر حال‏ این و آن،چیزی است که مردم از وی‏ می‏خواهند.خیلی از نویسندگان با این‏ علم پیش‏بینی قلم می‏زنند.

با این حساب دنیای شما می‏تواند کمی محدود باشد؟

سی سال پیش فالکنر در مصاحبه‏ای به نویسنده‏ای گفت‏ «نویسندهء مردمی اگر برای نوشتن صورت مجارها هم به همین سرنوشت دچار خواهند شد.نشانه‏هایی در دست است که هم در«کوزوو»و هم‏ در«وایداشک»آلبانیایی‏های مسلمان و مجارها را از خانه‏هایشان بیرون می‏کنند-فعلا از راه اداری و نه‏ نظامی-برخی مجاریهای«وایداشک»که از دوستان من‏ بودند و در بیمارستان به دیدار من آمده بودند،به من‏ نگفتند که چرا شما مسلمانهای مجار به وایداشکی‏ها کمک نمی‏کنید،بلکه گفتند چرا شما مسلمانهای‏ مجار به اهالی بوسنی و کوزوو کمک نمی‏کنید.مردم‏ هزار سال است که در آن‏جا زندگی می‏کنند و همه‏ دوست دارند در جایی بمیرند که در آن زاده شده‏اند. این مسأله هم نمی‏تواند راه حلی برای ایجاد مرزهای‏ جدید باشد.آنها برای 200 سال آینده،تخم نفرت را بین‏ خانواده‏ها و خویشاوندان کاشته‏اند و اگر در«کوزوو»این‏ کار ادامه پیدا کند وحشتناک خواهد بود.

کیهان فرهنگی:برگردیم به آثار شما که فرمودید«نهج البلاغه»و«قرآن»را ترجمه کرده‏اید.کیفیت این ترجمه‏ چطور بوده و چرا به برگردان آنها علاقه‏مند شدید؟چقدر طول کشید، کی منتشر شد و آیا آثار دیگری هم‏ دارید؟

عبد الرحمان:من زبان عربی را در دانشگاه و خوابگاه‏ دانشجویی،از یک هم اتاقی عرب یاد گرفتم.من از دوست عربم پرسیدم که اوج زبان عرب در چیست؟و او گفت:«قرآن».گذشتهء خودم را انکار نمی‏کنم.من‏ بخاطر این رفاقت و دوستی و خاطرهء آن-و متأسفانه نه‏ به دلایل مذهبی-«قرآن»را در مدت هشت سال ترجمه‏ کردم.اما چون باید چیزهای دیگری هم می‏خواندم و خیلی چیزها باید یاد می‏گرفتم،در زمانی که ترجمه‏ آماده می‏شد به مرور زمان هم تحول یافتم و دگرگون‏ شدم.در همین ترجمه یک نیرو و یک آرامش را در خودم احساس کردم که خیلی هم به آن نیاز داشتم.در سال 1986 کارداری در سفارتخانهء ایران به نام‏ آقای فرمانفر کتاب«نهج‏البلاغه»را به من هدیه دادند. کنجکاو بودم که ببینم در«نهج‏البلاغه»به عنوان یک‏ اثر تشیع چه چیزی نوشته شده است.هنگامی که آن را خواندم،دیدم یک اثر فلسفی است و در آن حکمتهایی‏ هست که گنجینهء اسلام است.آنگاه اسلام را تا حدودی‏ شناختم و متقاعد شدم.اکنون هر گاه صحبتی می‏شود شدیدا دفاع می‏کنم که سنی و شیعه‏ای در کار نیست، همه با هم برادرند.این گنجینهء ارزشمندی است که‏ ما باید آن را حفظ و نگهداری کنیم.این اسلام است.

کیهان فرهنگی:دربارهء همکاریهای‏ متقابل جوامع اسلامی توضیح بدهید.

عبد الرحمان:یک مثال بزنم:مثلا کسی می‏خواهد به اتیوپی و سومالی کمک کند،این گونه که یک‏ محمولهء خوراکی بدهند که بخورند و دوباره گرسنه‏شان‏ شود،درست نیست.راه حل اصلی این است که بیایند در آن‏جا کارخانه و مرکزی بسازند که بتواند نان تولید کند،برای همیشه.درست مانند کاری که برای ما می‏کنند.این درست نیست که ماهانه به ما مقداری‏ پول بدهند.این،تنها مسائل روزانه را حل می‏کند.یک‏ بار باید یک کمک اساسی شود که برای همیشه مسأله‏ حل شود.ما در مجارستان یک برنامهء اقتصادی داریم؛ که من در این باره با رئیس کل بانک مرکزی مجار مذاکره کردم و اجازهء تأسیس یک بانک اسلامی را گرفتم.امروز اگر کسی بخواهد روی پایش بایستد، اسلحهء واقعی پایهء اقتصادی است.اگر با همکاری متقابل بتوانیم جامعهء اسلامی را روی پای‏ خودش نگه داریم آن وقت جامعهء اسلامی هواداران‏ بیشتری دارد.اروپا احساس می‏کند که پشتوانه دارد. مجارها می‏آیند و گاهی روسها،گاهی آلمانی‏ها و گاهی‏ آمریکایی‏ها کمک می‏کنند،در واقع در رابطه با جوامع‏ اسلامی،هیچ وقت،هیچ کس،کمکی نکرده؛ درخواست ما این است که نمایندگان کشورهای‏ اسلامی بتوانند با ما همکاریهای متقابل سیاسی، فرهنگی،اقتصادی،و اجتماعی داشته باشند نه اینکه‏ فقط پول بفرستند.

کیهان فرهنگی:سپاسگزاریم.

چیزی احتیاج داشته باشد که مادرش‏ را بکشد،باید این کار را انجام دهد.»به‏ رغم گفتهء فالکنر و تأیید آن،اگر نویسنده مجبور باشد که ملت را فدا کند و پس از این کار،خودش نیز از گرسنگی بمیرد و مجبور به ایثار شود و شدیدا کار کند؛پس مجبور است به‏ شدت کار کند.اما اگر نیازی ندارد،به‏ همان علائق خویش بازگردد.نباید همواره دنبال عملکردی قهرمانانه از سوی نویسنده باشیم.این مسأله به‏ هر کسی بستگی دارد.کسانی وجود دارند که دنبال خوشایند مردم نمی‏روند و ترجیح می‏دهند ملت را تحقیر کنند و برخی نیز دنبال اعطای لذت و خوشایندی مردم هستند.

آیا منبع الهامبخشی برای‏ نویسندهء امروز موجود است؟

البته که وجود دارد.زبان،زبان مردمی، چیزی است که در حقیقت دستگاه‏ کار نویسنده است،و نه آمار و نه آیندهء کامپیوتری هیچ یک قادر به تخریب آن‏ نیستند.من از طریق زبان تمام روح‏ بشری را می‏فهمم؛تمام گوناگونیهای‏ بی‏نهایت تجارب بشری را.

\*\*\*

برای آشنایی بیشتر با نثر این‏ نویسندهء فقید ترجمهء بخشی از کتاب‏ «به رخیون بازخواهی گشت»وی را- که می‏تواند به مثابه قدرت وسیع و نشانه‏ای بارز از سبک استتیکی ایشان‏ باشد-در پی می‏آوریم.

این کتابی است که به عقیدهء صاحبنظران شاهکار او به شمار می‏رود:

«بازگشت به رخیون»

او در رخیون شکل گرفت،در آنجا رشد کرد،بین عموهایش(همه شب‏ تسبیح به دست کنار یک چراغ روغنی‏ دعا می‏خواند)که در وهلهء اول به او درست بودن و درست گام برداشتن را آموخته بودند.

در خانهء رخیون دو کلمه بر دیگر چیزها سلطه داشت:پول و مرد.اولی‏ بخاطر فقدانش و دومی بخاطر خشم‏ (شاید از روی ترس)...افراد تنها برای‏ دیدار از خانه خارج می‏شدند و قدمی‏ می‏زدند(دو،سه،یا چهار نفر و در حقیقت به همراه یک کودک).با گردنهای افراشته‏ای که تنها با تکانهای‏ کوچکی بسان مراسم سرهای لجوج‏ فاقد دید می‏چرخیدند،که گویی از ماوراء(از میان گویهای موی طلایی و صاف)پیامهایی خاص در مورد لقب، شرافت،شهامت و نجابت دریافت‏ می‏کردند.

هر ساله با رسیدن موقع مناسب به‏ ترسیم و التیام امیدهای زناشویی دختر کوچکتر می‏پرداختند.دخترکی که‏ درگیر معاهدات دنیوی جوانی بی‏اراده‏ بود،جوانی از یک خانوادهء تاجر،که تنها دوچرخه‏سواری می‏دانست.

بدینسان تابستانها نیز با مرد دوچرخه‏رانی که به‏ دور از نگاههای مزاحم و با احتیاط،دور از نامزدش در شاهراه آمد و شد می‏کرد،به‏ گردش می‏پرداختند. (که در آن زمان دست کودکی را در دست داشت).تمام اینها بخاطر سه‏ خواهر بزرگش بود که همیشه عرق- ریزان به منزل می‏رسیدند،و خسته و هلاک و درمانده وارد می‏شدند، خواهرانی که گویی همواره حامل حس‏ یاوگی و عدم پیشرفتی بودند که محرک آن‏ انبوه ممانعتها و عدم تصمیم‏گیریهای‏ دوچرخه‏ران بخاطر شرافت بر آنها تحمیل شده بود.حسی بر دوششان‏ سنگینی می‏کرد.در مدخل خانه‏ (در رختکن)میان سایه‏های خیس‏ در رایحهء سنگفرش و گیاهان آبیاری‏ شدهء نیمروز بی‏رمق،بی‏تنفس روی‏ مبلهای بید ولو می‏شدند تا نگاه‏ مجهولی که حقد و عداوت از صافی‏ مردمکش تراوش می‏کرد،را روی کودک‏ بپاشند(در حقیقت امیدهای فانی و خشم از شرایطی که به مرد از ترس از کف رفتن پول الحاق نمی‏شد).

در اینجا پرتو فکر کودک برای همیشه‏در وحشتی کریه ثابت خواهد ماند(یک‏ گروه کروگنگ و نگاههای خفته در قعر تیرگی تابستان،با وز وز بادبزنهای‏ دستی و حرم مشوش تنفس سینه‏های‏ ماتمزده).علامت فراموش نشدنی‏ ساخت خویش:

دوباره آن را افشا خواهد کرد. سالهای بعد در لحظه‏های مبارزه‏ در مقابل میز بازی،هنگامی که به سوی‏ خرواری از مهره‏های مروارید خویش‏ یورش می‏برد،هماره بیگانه به حرکات‏ زنی که در سالنهای خالی جولان می‏داد. در حالی که مردم در پی میز قمار می‏دویدند.درست همان جایی که‏ دشنهء عریان از میان دستش به غلاف‏ چسبیدهء گیوهء ورنکشیده‏اش رسید. فکری که تنها نگران وزن سکه‏هایی‏ بود که هرگز به آنها دست نیافت برای‏ اینکه تمام اینها از قبل،تعیین و پیش‏بینی شده بود...

نجمه شبیری‏

پی‏نوشت:

(1)- acloilbiB everB

(2)- atenalP

(3)- acitirC

(4)- yxieS larraB

(5)- siuL olositiug

(6)-روش زندگی آمریکایی

(7)- opxE

منابع:

1- oiranoicciD oiraretiL lasrevinu ) zerep ajoiR (

2- airotsiH ed aL arutaretil -onapsE .al ) esoj aicraG zepoL (

3- CBA روزنامهء 5-1-93

4- lE siap روزنامهء